بابیت و بهائیت
در ایجاد زمینه‌های سکولاریسم

نویسنده

محمد مهدی امه‌طبب

بخش اوّل

کلّیات

لازم است پیش از تحقیق و پردازش این موضوع، اندکی پیرامون مفهوم «مقدّس» و «نامقدّس» و نیز «مقدّسات اسلامی» بحث کنیم.

مقدّس و نامقدّس یعنی چه؟

به طور خلاصه می‌توان گفت «مقدّس» یعنی اشیائی که علیرغم تشابه ظاهری با اشیاء دیگر طبیعت، به دلیل تجلیّات مقدّس ماورائی (مثل تجلّی خدا در عیسی علیه السّلام به نظر مسیحیان، که البتّه این تعبیر از دیدگاه اسلام کاملاً مردود است)، به چیزی دیگر و کاملاً متفاوت از اشیاء به ظاهر مشابه گردیده و در نتیجه جهان را از حالت تجانس و نسبیّت کامل درآورده و خود (اشیاء مقدّس) به نقاطی ثابت (مطلق) و ماندنی و نامتجانس نسبت به بقیهٔ طبیعت تبدیل می‌شوند. «مقدّس» ممکن است اشیاء جامد و بی جان مثل سنگ (یا مکانی خاص) یاذیروح مانند درخت یا حیوانی خاص و یا عالی یعنی انسانهایی خاص (مثلاً حضرت مسیح علیه السلام) و یا زمانی خاص (مثل اعیاد فطر و قربان و لیالی قدر و عاشورا و ... در اسلام شیعی) باشد. امّا آنچه که مهم است این است که تمام طبیعت از دیدگاه افراد مذهبی (متعلّق به هر دینی)، دارای استعداد آشکار سازی خود به منزلهٔ قدّ و سیّت کیهانی است، و این افراد در جهانی انباشته از اشیاء مقدّس (از نظر خودشان) زندگی می‌کنند.

در واقع انسان مذهبی در ساختار آئینی زندگی خود در محیط طبیعی و جهان ابزارها یا تجربیات زمانی مختلف و یا در حیات خودش فی‌نفسه و حتّی درکارکردهای حیاتی (فیزیولوژیک) بدنش (مثلاً حلال یا حرام یا مستحب یا نجس و پاک یا متبرّک بودن

خوردنیها، نوشیدنیهاو پوشیدنیهای خاصّی و نحوهٔ انجام آن) دارای تجربهٔ «مقدّس» است. زیرا همه چیز و هرجایی و هر مکانی و هر کاری استعداد «مقدّس شدن» را دارد و در صورت «مقدّس شدن»، با چیزها و جاها و زمانها و کارهای دیگر متفاوت بوده و فی نفسه واقعی، توانمند، سودمند و باقی ماندنی یا تکرار شدنی (از نظر انسان مذهبی) تلقّی می شوند و غیر آنها جملگی واقعیّت کاذب (شعبه واقع)، ضعیف، بی بهره یا زیانبار، و نابود شدنی هستند.

این تجربهٔ مقدّس جهان، هرچند بطور موردی و گهگاه از جانب افرادی از عهد باستان تاکنون مورد تردید و انکار واقع شده است؛[1] امّا بطور هماهنگ و نظاموار وکامل، فقط در جوامع اروپایی از رنسانس (نوزایش مادیگرایی و شرکت «لذّت جویی یونان و روم باستان) به این سو و در سه قرن اخیر، توسّط انسان جدید غربی، (تصویر) نامقدّس جهان پذیرفته و تبلیغ شده است و در این تجربهٔ جدید و کفرآمیز، هیچ جزئی از جهان (اشیاء بی جان، جاندار، انسان و یاکلّ طبیعت و یا زمانها و افعال خاص) با اجزای دیگر تفاوتی ندارد و جهان دارای تجانس و همانندی و نسبیّت در تمام اجزایش است و هیچ «تجلّی مقدّس»، واقعیّت ندارد و همه موهومند. بلکه خود همین جهان مادی است که عین واقعیت و منبع نیروهای مادّی (تنها نیروی واقعی قابل بهره برداری بشر) و درعین حال ناپایدار ودچار تحوّل دائمی است.[2] همچنین زمان نیز در تمام اجزایش همانند و دائماً در جریان و برگشت ناپذیر است (در نتیجه اعیاد و مناسبتهای مذهبی جملگی موهوم و غیرواقعی تلقّی می‌شوند). در حالی که انسان مذهبی، برخی از زمانها را مقدّس و برخی دیگر را نامقدّس می‌داند و برای او وقفه ها وفترتهای زمانی «مقدس» وجود دارد که در آنها آئینهای مخصوص زمانهای گذشته اجرا شده و در ضمن آن، فرد مذهبی نه تنها در جشنها و مراسم مذهبی، بلکه در واقع در حادثه‌ای که در گذشته اتفاده اقتاده است (مثلاً واقعهٔ کربلا در عاشورای سال ۶۱ هجری)، شریک می‌شود. این مشارکت (زمان آئینی نیایش) بمثابهٔ دوباره واقعیّت بخشیدن به حادثه‌ای مقدّس از زمانهای گذشته است. از این رو می‌توان گفت که این زمان بطور نامحدود، بازیافتنی و تکرار شدنی است و هرگز «نمی‌گذرد» (برگشت ناپذیر نیست) و وقتی که بر می‌گردد و تکرار می‌شود،

۲۶. چنانچه گفتیم نخستین نمونه در صدر اسلام، عمربن‌خطّاب و پیروان اویند.

۲۷. مقایسه کنید با سخن معروف محمّدبن عبدالوّهاب که عصای خود را از پیامبر اکرم(ص) مفیدتر و کارآمدتر می داشت (چون آنحضرت از دنیا رفته بودند) که از نظر ما بسیار گستاخانه و ملحدانه است.

بوسیلهٔ آئینهای معینی (مثل مراسم سوگواری محرّم و صفر در جوامع شیعی)، زمان غیر روحانی نامقدّس (روزمره) را قطع و متوقف می‌کند، چنانکه یک مکان مقدّس (مثلاً مسجد، کلیسا، یا هر معبدی از نظر پیروانش) از جهت مکان و سطح، در فضای نامقدّس یک شهر، باعث انقطاع در وجود غیرروحانی مکان می شود. تقویم مقدّس، به فواصل معیّنی زمان را تجدید می‌کند، زیرا فرد مذهبی از طریق شرکت در امری مقدّس (با تجربهٔ مذهبی جشن، عزاداری یا مراسم دیگر)، تقویم زمان را بازمان گذشته و بنیادی و نیرومند و ناب منطبق ساخته و می‌آمیزد و می‌کوشد تا با الگو گرفتن از خدا (یاخدایان) و واقعیّت بخشیدن مجدّد گذشته‌ای که خدا انجام داده (تکرار مداوم کارهای برجستهٔ خدا از نظر یک دین، مثلاً روز دحوُالأرض از نظر شیعیان)، به او نزدیک و درحیات شریک شود. همچنین در تکمیل مقدّس سازی زمان، بسیاری از افراد مذهبی به نوعی تاریخگرایی مقیدّند و آن این که روح کلّی (خدا) همواره خود را و فقط خود را در حوادث تاریخی متجلّی می کند، لذا کلّ تاریخ، تجلّی خداست. یعنی هر چیزی که در تاریخ اتفاق افتاده، باید همانطور که اتفاق افتاده، رخ می‌داد؛ زیرا روح کلّی (خدا) چنین اراده کرده است. هگل نیز برهمین اساس آرمان یهودیّت ـ مسیحیّت را مطرح و در کلیّت خودش به تاریخ کلّی متّصل می‌کند (البتّه تشیّع دوازده امامی به دلیل مردود دانستن جبر محض و تفویض محص، و اعتقاد به حالتی بینابین، علی‌القاعده فاقد چنین تاریخگرایی است). به هر حال، برای انسان مذهبی، طبیعت هرگز فقط طبیعی نیست. امّا تجربهٔ طبیعت از تقدّس بیرون آمده، پرداختهٔ (یا به تصوّر خودشان «کشف») انسان جدید غیرمذهبی (لامذهب و سکولار) غربی است.[۱]

مقدّس و نامقدّس در جهان امروزی

چنانچه گفته شد، انسان مذهبی همیشه برآن است که در زمینهٔ تاریخی ـ مذهبی، واقعیّتی مطلق و مقدّس وجود دارد که فقط خود را دراین جهان متجلّی ساخته و در نتیجه جهان را استعلاء بخشیده و مقدّس و واقعی می‌گرداند. در حالی که انسان غیرمذهبی (که درگذشته نیز وجود داشت، امّا در قرون اخیر کاملاً توسعه یافته است)، استعلای اجزایی از جهان مادّی را ردّ می‌کند و نسبی بودن «واقعیّت» را می‌پذیرد و حتّی گاهی در معنای

۲۸. ر.ک : میرچا الیاده، مقدّس و نامقدّس، ترجمهٔ نصرالله زنگوئی، تهران، سروش، ۱۳۷۵، ص ص ۱۴۷-۱۱.

وجود نیز تردید کرده و دچار «نیست انگاری» (نیهیلیسم) می‌شود. انسان غیر مذهبی جدید (جوامع جدید غربی)، موقعیّت وجودی نوینی را می‌پذیرد. انسان مذهبی معتقد است که حیات، بنیانی مقدّس دارد و وجود انسان، تمام امکانات آن را (به مناسبتهای مختلف) بمثابهٔ حیات مذهبی واقعیّت بخشیده و در واقعیّت سهیم می‌شود. یعنی خدا (یا خدایان در ادیان شرک آلود)، انسان وجهان را آفرید، قهرمانان فرهنگ این آفرینش را کامل کردند، و تاریخ تمام کارهای این خدا (یا خدایان) و نیمه خدایان (قهرمانان) در افسانه ها حفظ شده است. با واقعیّت بخشی تاریخ مقدّس، با تقلید از رفتار خدا(یا خدایان)، انسان خود را در جوار او (در امر واقعی و مهّم) قرار می‌دهد و حفظ می‌کند. امّا انسان غیرمذهبی جدید غربی، تمام جذبهٔ استعلاء (بالا کشیدن جزئی از طبیعت از میان اجزای نامقدّس دیگر، و مقدّس، بخشیدن به آن) را ردّ کرده و هیچگونه سرمشقی را خارج از وضع انسان، به صورتی که درتمام موقعیتّهای تاریخی متفاوت می‌توان دید، نمی‌پذیرد. انسان خود را می‌سازد و فقط به نسبتی که خود و جهان را از تقدّس بیرون می‌آورد، خویش را کاملاً می‌سازد. «مقدّس نخستین مانع برای آزادی اوست».[۱] وی هنگامی خودش خواهد شد که کاملاً از حالت ابهام و پوشیدگی بیرون آمده باشد و زمانی واقعاً آزاد خواهد بود که آخرین خدا را کشته باشد (یعنی همهٔ مقدّمات را انکار کرده باشد). انسان غیر مذهبی جدید، وجود غم‌انگیز و نازل و پستی را برای خود تصدیق می‌کند. اونتیجهٔ فراگرد تقدّس زدایی است؛ زیرا همانطور که طبیعت محصول دنیوی کردن تدریجی و به منزلهٔ کار خداست، انسان نامقدّس نیز نتیجهٔ از تقدّس بیرون آوردن وجود انسان است. یعنی او از مخالفت با گذشتگان خود، با کوشش در «تهی کردن» خود از اتمام دین و تمام معنای فرا انسانی و«رهایی» و«خلوص» از «خرافات» نیاکانش (از دیدگاه خودش)، پدید آمده و شناخته می‌شود. پس او نمی‌تواند به حفظ برخی از آثار رفتار انسان مذهبی کمک کند. البتّه او نمی‌تواند کاملاً گذشتهٔ خود را منسوخ کند، زیرا خودش محصول آن (و محصول کارکرد گذشتگان مذهبی خویش) است، امّا وی خود را با مجموعه‌ای از انکارها و ردّیات شکل می دهد و درعین حال، خود شکار واقعیّاتی است که انکار و ردّ می‌کند. او درعین تقدّس زدایی از جهانی که

۲۹. توّجه به این تعبیرات و درک کامل آنها و رابطهٔ این تعبیرات با ذهنیّت دگر اندیشان به اصطلاح اصلاحگرای امروز، برای اندیشمندان مسلمان ایران امروز بسیار مهم و حیاتی است.

نیاکانش در آن می‌زیسته‌اند، در تضادّی آشکار با ادّعای «لامذهبی»، رفتاری شبیه انسان مـذهبی (مـنتها در زنـدگی خـصوصی خـودم دارد.[1] او اسـیر «خـرافـات» و «تـابوها» (محرّمات) و ذخیرهٔ وسیعی از افسانه های کتمان شده و آئینهای منحطّ (مانند جشنهای آغاز سال یا شروع سکونت در خانهٔ جدید یا سالگرد ازدواج یا تولّد یا بچّه دار شدن یا کسب موقعیّتهای جدید مالی، شغلی و اجتماعی و غیرآن که صرفاً کاریکاتوری منحط و مـضحک از جشـنها و مـراسـم و آئـینها و عـقاید انسـان مـذهبی است) شـده است. دلبستگی‌های انسان به «فرار از زمان» در داستانهای علمی ـ تـخیّلی و نـیز بـه قـهرمان پردازی و هیولاسازی و ارائه عوالم مادّی بیگانه از واقعیّات موجود و نیز فرقه سازی‌های عجیب و غریب و دروغین (مثلاً مـذاهب کـوچک مـدّعی تـفسیری‌نواز مسـیحیّت) و نهضتهای سیاسی گوناگون و آرمان گراییهای اجتماعی تجلّی یـافته است کـه مـحصول افسانه ها و تعصّبات یا عقایدی شبه مذهبی است(به عنوان نمونه به ساختار افسانه‌ای کمونیسم و ادّعای آن در رستگار کردن انسان توجّه شود که چگونه مارکس در ردیف شخصیتهای محبوب و پیامبرانه‌ای قرار می‌گیرد که مدّعی ارائه راه رستگاری «پرولتاریا» ـ طبقهٔ کارگرـ و تحقّق «جامعهٔ بی‌طبقه و فارغ از تنشهای تاریخی» و تغییر وضع موجود جهان در نبردنهایی میان نیک و بد، و «نقطهٔ پایان» برای تاریخ است. همچنین می‌توان به نهضتهای برهنگی گرایی و آزادی کامل جنسی ـ اباحه‌گـری ـ تـوجّه کـرد کـه آرزومـند بنیانگذاری مجدّد وضع بهشتی پیش از هبوط آدم (ع) است که به گمان ایشان، گـناه و تضاد بین لذّتهای شهوانی و وجدان وجود نداشت).

به هرحال، اکثر مردم «بدون دین و نامقدّس»، به ادیانی دروغین و افسانه‌های منحطّ معتقدند، زیرا آنها از نسل انسان مذهبی هستند و قادر به محوتاریخ خویش (یعنی پیشینهٔ رفتار نیاکان مذهبی خویش) نیستند و بخش بزرگی از وجودشان، از انگیزه‌های ناشی از «ضمیر ناخودآگاه» که انباشته از تجربیّات مذهبی گذشتگان است، تغذیه می‌شود. (البته خوانندهٔ محترم توجّه دارد که همین مطلب نیز تفسیر یک انسان غربی از واقعیّت است نه عین واقعیت!) امّا فرق انسان غیر مذهبی جدید غربی با انسان مذهبی در این است که او «ساختارهای افسانه‌ای خصوصی»، یعنی اضطرابها، رؤیاها، پندارها، تخیّلات، آرمانها و

---

۳۰. این نشانهٔ نیاز روحی انسان به مذهب و تقدّس برخـی از اجـزای طـبیعت و در واقـع بـطلان لا مـذهبی و سکولاریسم است. این سخن البته به مفهوم پذیرش مذاهب و آئینهای خرافی و باطل نیست.

تابوها و «مقدّس» هایی دارد که هرگز به مقام «وجود شناسی» افسانه‌های یک جمع مذهبی نمی رسد، زیرا این موارد را همهٔ افراد تجربه نکرده‌اند و موقعیّت خاصّی را به موقعیّت نمونه و عالی تغییر نمی‌دهد. امّا با توجّه به اینکه میان محتوا و ساختارهای ناخودآگاه با ارزشهای مذهبی رابطهٔ نزدیک وجود دارد، غیر مذهبی‌ترین انسان نیز در عمق وجودش، در یک رفتار سوگردانی شده (یعنی برتری دهنده به جزئی از طبیعت نسبت به اجزای دیگر) به گونه‌ای مذهبی سهیم است. امّا با توجّه به یگانگی «هستی» و «مقدّس» از دیدگاه انسان مذهبی، هر دینی (حتیّ ابتدایی مثل شمنیزم) نهایتاً نوعی وجودشناسی است. لذا هر «بحران و جودی» که هم واقعیّت جهان و هم حضور انسان را در جهان مورد پرستش قرار دهد، نوعی «بحران مذهبی» هم هست و به همین دلیل «مذهب» راه حلّ نمونه ای برای هر بحران وجودی است که می‌تواند به گونه‌ای نامحدود تکرار شود و همچنین با بنیانی استعلایی، بمنزلهٔ یک الهام یا مکاشفه از جهان فرا انسانی دیگری ارزیابی شود. راه حلّ مذهبی علاوه بر رفع بحران وجودی، وجود را بر ارزشهایی می‌گشاید که در نهایت انسان را به استعلای موقعیّتهای شخصی و سرانجام دسترسی به جهان روح قادر می‌سازد.

به هرحال در مردم جدید مدّعی لامذهبی نیز، مذهب و ساختاری افسانه‌ای در ضمیر ناخودآگاه وجود دارد که راه حلّهایی برای مشکلاتش به وی ارائه می‌دهد (همانند مذاهب وادیان)، پس در چنین مردمی امکان تکمیل دیدگاهی مذهبی از حیات در اعماق روحش قرار دارد. هرچند لامذهبی معادل «سقوط» جدید انسان است و انسان غیر مذهبی استعداد زنده کردن مذهب را به گونه‌ای خودآگاه، و در نتیجه استعداد درک و قبول آنرا از دست داده است، ولی او در ژرفترین بخش وجودش، هنوز یاد آن هبوط را، به عنوان، پس از «هبوط نخستین» حفظ می‌کند. پس از «هبوط نخستین» مفهوم مذهبی به سطح خودآگاهی «نیمه شده» تنزّل کرد، واکنون پس از «هبوط دوّم»، مفهوم مذهبی در اعماق ناخودآگاهی فرو رفته و «فراموش» شده است. این وضعیّت «مقدّس» در ذهنیّت انسان غیرمذهبی جدید جوامع غربی است.[۱]

---

۳۱. ر ـ ک: میرچا الیاده، همان، ص ص ۱۵۶-۱۴۸ (همچنین توجّه شود که سنّت‌پرستی، عقل پرستی، ملّت‌پرستی، دولت پرستی، پرستش آزادی، سودپرستی، پرستش ترقّی و صنعت، پرستش فرد و پرستش جامعه همگی جایگاه «مذهب» را برای انسان غیر مذهبی غربی یافته‌اند. ر ـ ک: هرمن رندال، سیر تکامل عقل نوین، ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده، جلد دوّم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۶،ص ص ۵۰۰-۴۷۳)